بسم الله الرحمن الرحیم

طرح فیلم سینمایی

مربی

برشی از زندگی سردار شهید شاپور برزگر

شاپور نزد خانواده احمد یکی از دوستانش رفته و از آنها خواهش دارد اجازه دهند احمد همراه وی راهی جبهه شود. احمد دو خواهر دارد که برادرشان را بسیار دوست دارند آنها با خواسته شاپور مخالفت می کنند و اجازه نمی دهند شاپور موضوع را با مادرشان در میان بگذارد. شاپور ناامید نزد همسرش برگشته و می خواهد از او و دختر نوزادش خداحافظی کند. همسر شاپور سخت نگران اوست چرا که شاپور نه تنها خود تمام وقتش را صرف جبهه کرده بلکه گروهی از جوانان را هم با خود همراه کرده و به جبهه می برد. شاپور توضیح می دهد که کسی را مجبور نکرده و فقط از آنها برای دفاع از وطن دعوت کرده است... شاپور مربی آموزش است و با سختگیری بسیار در حال تمرین دادن به رزمندگان تحت آموزش خود می باشد. احمدبه همراه مادر به محل آموزش آمده و به بسیجیان شاپور می پیوندد مادرش وقتی شنیده شاپور به خانه اش مراجعه کرده و ناامید برگشته ناراحت شده و با جبهه رفتن احمد موافقت کرده است. مادر به شاپور توصیه می کند که مواظب پسرش باشد چرا بخاطر اوست که راضی شده احمد به جمع رزمندگان بپیوندد.

مادر احمد برای شاپور احترام زیادی قایل است و بخاطر آنکه شاپور در محل مانع گرایش جوانان به خلاف یا گرایشات سیاسی منحرف می شود او را مردی وارسته می شناسد ...

احمد با اشتیاق دوره آموزش را گذرانده و برای رفتن به جبهه ثانیه شماری می کند. در طول آموزش نارنجکی به علت نقص فنی در دست شاپور منفجر شده و باعث قطع دست وی می شود. در پی این اتفاق فرماندهان ارشد از شاپور می خواهند دیگر به آموزش و حضور در جبهه فکر نکرده و به سراغ کارهای اداری برود. نه تنها تلاش شاپور برای اعزام خود نتیجه ای نمی دهد بلکه احمد نیز برای رفتن دچار مشکل می شود چرا که پدرش تنها در صورتی راضی به رفتن اوست که شاپور همراه وی باشد شاپور بر تلاشش برای اعزام می افزاید به کارگاه آهنگری خود رفته و چنگکی را به جای دست مصنوعی خود طراحی می کند تا بتواند با کمک آن با سلاحهای مختلف شلیک کند و نهایتا رضایت مسئولین را جلب کرده و راهی جبهه شده و احمد را نیز با خود می برد.

در عملیاتی گروهی از رزمندگان در محاصره دشمن می افتند و شاپور به همراه بسیجیانش مامور نجات آنان می شود با حماسه افرینی خاص محاصره شدگان را نجات می دهد اما احمد در آن عملیات مفقود می شود. یکی از بسیجیان ادعا می کند که تیرخوردن او را دیده است اما بسیجی دیگری مطمئن است او آخرین لحطات درگیری زنده و سلامت بوده است. شاپور که به مادر احمد قول داده پسرش را با خود برگرداند می کوشد به سیبل آتش دشمن رفته و اثری از او بیابد همه و از جمله فرمانده اش اصرار دارند از اینکار منصرف شود چرا که امیدی به موفقیت ندارند اما او با اصرار به سیبل آتش بر می گردد اما علیرغم تلاش و حماسه سازی بسیار نمی تواند موفق شود و به سختی مجروح شده به بیمارستانی در شهر منتقل می شود.

در شهر مراسمی برای شهادت احمد برگزار می شود شاپور با این مراسم موافق نیست چون احتمال می دهد احمد شهید نشده باشد اما مسئولین امر به شهادت او یقین کرده اند. شاپور که سحت رنجور است در مراسم شرکت نمی کند و ور بیرون مسجد محل برگزاری مراسم می ایستد مدر احمد به او برخورده و نگاه خیره ای به وی کرده رد می شود. شاپور احتمال می دهد مادر احمد از اینکه پسرش شهید یا مفقود شده و شاپور زنده است شاکی باشد و فکر کند او خلاف قولش عمل کرده است. به سختی به وی نزدیک می شود تا چیزی بگوید اما مادر سکوت اختیار کرده و هیچ نمی گوید و لحطاتی بعد سکته می کند. شاپور نگاه متعجب و خیره او را تعبیر به خشم می کند و از شدت حس شماتت نمی تواند آرام و قرار داشته باشد لذا تصمیم می گیرد دوباره به جبهه برگردد. این در حالی است که همسرش نوزادی به دنیا آورده است که شاپور سخت شیفته اوست خانواده اصرار می کند که چند روزی پیش فرزندش بماند اما شاپور شنیده است که خواهران احمد گفته اند او برادرشان را زیر آتش دشمن رها کرده و بی خیال برگشته است تحمل این سخن برای شاپور سخت است و می کوشد ثابت کند هرگز چشم از بسیجیانش برنداشته و در همراهی آنان کوتاهی نکرده است و ... بلاخره به جبهه برمی گردد ....

در محل شهادت احمد دشمن مستقر شده و اردو زده است شاپور با اصرار می خواهد به او اجازه دهند تا به منطقه مذکور نفوذ کند تا هم بتواند ضرباتی به دشمن وارد کند و هم شاید بتواند اثری از احمد یافته از شهادت یا زنده بودن او مطمئن شود. با خواسته او موافقت می شود و او با تعدادی اندک راهی نبرد می شود حماسه ای خلق شده و قرارگاه دشمن به هم می ریزد اما شاپور نمی تواند جسد احمد را بیابد و در ادامه جست و جویش مورد پاتک دشمن قرار گرفته مجددا و به شدت درگیر می شود.

همسر شاپور نزد مادر احمد که اینک پس از گذشت مدتی از زمان شهادت فرزندش قدرت تکلمش را بازیافته می رود و توضیح می دهد که بخاطر نوزاد و شرایط خانواده اش لازم است شاپور به خانه برگردد و یا لاقل برای معالجه در خانه باشد اما از نگاه خیره وی و گلایه های خواهران احمد شرمنده است مادر توضیح می دهد که نگاهش بخاطر آن نبود که شاپور بدون احمد باز گشته است بلکه او شب شهادت احمد پسرش را در خواب دیده که به وی گفته بوده به همراه شاپور خانه ای در بهشت خریده اند او از تعبیر خواب فکر می کرده احمد و‌ شاپور به همراه هم شهید شده اند اما دیدن شاپور او را در تعبیر خوابش به شک انداخته و نگاه خیره اش به این دلیل بوده است ... موازی با زمانی که مادر مطالب فوق را توضیح می دهد شاپور در حالیکه پیکر احمد را به دوش دارد به سوی قرارگاهش برمی گردد او علیرغم زخمی بودن دوباره به میدان رفته و احمد را نیمه جان یافته است. در ادامه راه گروهی از سربازان دشمن راه بر شاپور می بندد شاپور که خسته و زخمی است به همراه احمد شهید می شود